



زهرة زین‌الدین

روزهای نوجوانی من و مهدی، لابه‌لای کتاب‌های انبار کتابفروشی بابا گذشت. می‌گشتیم بین کتاب‌ها و وقتی یکی چشممان را می‌گرفت، برمی‌داشتیم و چند صفحه‌ای می‌خواندیم. اگر به مذاقمان خوش بود بر می‌داشتیم. همیشه با هم کتاب می‌خواندیم. کتاب‌های دینی، فلسفی، رمان، حتی کتاب‌های پلیسی و جاسوسی که با روحیه آن سن و سال ما بیشتر جور بود. یادم هست با مهدی تلاش می‌کردیم که بتوانیم تندخوانی کنیم، البته تندخوانی همراه با فهم متن. گاهی من برای مهدی قسمتی از کتاب را می‌خواندم، گاهی او برای من. اگر کسی کنار ما بود اصلاً نمی‌فهمید چه می‌گوییم. ولی خودمان، به تن صدا و لحن همدیگر عادت کرده بودیم.

تا اینکه با کتاب‌ها و اندیشه‌های دکتر شریعتی و آیت‌الله مطهری آشنا شدیم. کتاب‌هایشان را گذاشتیم توی لیست. این کتاب‌ها به ما بینش می‌داد، برای مبارزه با رژیم طاغوت.



مینا زین‌الدین

من یادم نمی‌آید که ما چهارتا خواهر و برادر، یک بار سر چیزهایی مثل اسباب‌بازی و این چیزها دعوا کرده باشیم. خب قدیم که مثل الان نبود، هر بچه‌ای برای خودش یک اتاق و کلی اسباب‌بازی جدا داشته باشد. پسرها یک دوچرخه داشتند و دخترها هم چندتا عروسک پارچه‌ای مامان دوز! بابا برای مهدی دوچرخه خریده بود. ولی مهدی هیچ‌وقت نمی‌گفت به شماها نمی‌دهم. اتفاقاً همه‌مان را سوار می‌کرد و دور حیاط تاب می‌داد. امکان نداشت یکی‌مان را یک دور کمتر یا بیشتر سوار کند. مثلاً اگر سه دور بود، همه را فقط سه دور می‌چرخاند. از همان بچگی آدم عادل بود. گاهی هم یک چادر می‌بست به این طرف و آن طرف اتاق. خودش می‌رفت پشت چادر می‌نشست و عروسک‌ها را می‌آورد بالا. به‌جایشان حرف می‌زد و نمایش می‌داد. چقدر می‌خندیدیم.



عبدالرزاق میراب

مغازه من اسمش کتابفروشی بود، ولی همه‌جور کار ضد رژیم در آن انجام می‌شد. کتاب‌ها، نوارها، اعلامیه‌ها و عکس‌های ممنوعه. پخش کردنشان هم به عهده مهدی و چندتا از رفقای هم سن و سالش بود. یک بار من و مادرش مشرف شدیم به نجف. امام خمینی آن روزها در نجف تبعید بودند. روز چهلم آقا مصطفی، ایشان درس فقه داشتند. چه جمعیتی آمده بود. ما هم رفتیم، چندتا عکس از آقا به علاوه یک نوار سخنرانی با خودمان به تهران آوردیم. نمی‌دانید مهدی با این نوار و این عکس‌ها چه صفایی می‌کرد. دوستانش را دعوت می‌کرد خانه. دور تا دور اتاق می‌نشاند، نوار را پخش می‌کرد. با هم گوش می‌دادند و بعد درباره‌اش بحث می‌کردند. البته نه فقط این نوار، هرکس در هر جایی از کشور که علیه رژیم سخنرانی می‌کرد، سر و کله نوارش در خانه ما پیدا می‌شد و همین روال طی می‌شد.